

## تازه‌هایی از سفد کهن

بر فراز آبادی خیرآباد در تاجیکستان کوه تیره و عبوسی سر بقلک کشیده است که از قدیم الایام آنرا قلعه مخمینا می‌داند. از دو طرف در زیر صخره‌های راست آن رود خروشان و کف آلود زرافشان جاری است و از سمت سوم رود پیر آب و سپهناک قم غرش میکند. فقط یک کوره راه بزرگ و تاقله کوه، تا خرابه‌های قلعه و قصر کهن امتداد دارد. اهالی خیرآباد هیچ‌وقت به آن کوه صعود نمی‌کردند.

در بهار سال ۱۹۳۲ سه نفر چوپان جوان رسم دیرین را نقض کرده گله‌بازها را به آن کوه بردند و ضمناً تصمیم گرفتند در آنجا به کارش و جستجوی گنج بپردازند. بدیهی است که گنجی پیدا نکردند، ولی در عرض سبیدی یافتند. آن سبید از شاخه‌های درخت پدید یافته شده، روی آن هم چرم سرخ‌رنگ نیمه پوسیده‌ای کشیده شده بود. اما توی سبید ... نه، طلا بود. فقط تکه‌های چرم و کاغذ نازک ابریشم مانند که خطوط عجیبی روی آن نوشته شده بود در آن وجود داشت. چوپانان چندان سواد نداشتند. آنها یک ورق سالتر را انتخاب کرده آوردند.

بزودی فتوکی آن‌ورق در لنینگراد به دست آ. آ. فرییمان متخصص معروف زبان‌های کهن و عضو وابسته فرهنگستان علوم. ا. ج. ش. س. رسید.

بمحض آنکه فرییمان نگاهی به آن عکس کرد - آندانشمند که همیشه آرام و رفتارش منظم و بانزاکت بود - از روی صندلی جست و به طرف کارمندانش دوید. حق هم داشت دوچار چنان انقلاب و هیجانی بشود: عکس‌سندهی که بخط سفیدی نوشته شده بود در مقابلش قرار داشت! سفید... کشوری کهن در جلگه زرافشان. نخستین بار نام آن کشور در سنک‌نشته‌ای ذکر شده که به امر داریوش اول پادشاه ایران روی صخره‌ای کنده شده است. هر و درت پدر تاریخ هم در اثر خود در باره

سغدیان تا حکایت کرده است. وقایع نکاران چینی از هنرپیشه‌وران ماهر  
سغد تمجید نموده، از ثروت بازرگانان سغد که بر قسمت مهمی از راه  
عظیم ابریشم - از چین به روم شرقی نظارت می کرده‌اند ابراز حیرت و  
تعجب مینموده‌اند.

در سده‌های ۷-۸ بعد از میلاد مسیح کشور کشایان عرب سغد را  
تصرف نمودند. آنها جبراً اسلام را رواج میدادند و یادگارهای تمدن و  
فرهنگ و ثنابت سغدی را نابود و شهرهای آباد را خراب میکردند.  
کاری را که اعراب آغاز نموده بودند سلحشوران غارتگر مغول به پایان  
میرساندند. دیگر مملکت مستقلی بنام سغد وجود نداشت. زبان سغدی  
مطروود و متروک و فراموش شد.

لیکن دانشمندان توانستند هم زبان سغدی و هم خط و کتابت  
سغدی را بیاموزند. در اوایل سدهٔ ما در مستملکات تجارتی سغد - یعنی  
در ترکستان شرقی گاه‌گاه خط نوشته‌های سغدی را پیدا میکردند. لیکن  
سرزمین اصلی سغدی بکلی ساکت بود. با اینوصف ناگهان آن ورقه از  
کوه مغ !...

در پائیز سال ۱۹۳۳ هیئت مخصوصی به کوه مغ اعزام گردید.  
آ. آ. فرنیمان رئیس هیئت چنین حکایت کرد:

- روز ۳۱ اکتبر، موقعی که نزدیکترین راه به زرافشان از گردنه  
شتر کردن را دیگر برف کاملاً بسته بود، ما از شهر دوشنبه عزیمت کردیم.  
ما مجبور شدیم دور بز نیم، یعنی بوسیله راه آهن به سمرقند و از آنجا از راه  
پنج‌کند با ارابه تاحلی برویم که راه ارابه رودیگر وجود نداشت. از آنجا  
بعیند از راه معمولی کاروان رو و راه‌های دشوار کوهستانی، از کمر های  
کوه‌ها حرکت کردیم.

عصر روز ۸ نوامبر ما به کوه مغ رسیدیم. در نزدیکی قلعه و قصر  
قدیمی اردوگاهی ترتیب داده چادرها را زدیم. دوروز بعد کارهای حفاری  
شروع شد. ۲۳ نوامبر هم در زیر باران و برف مراجعت کردیم.

عمارتی که حفر و کشف شده بود عبارت بود از چهار اطاق مستطیل  
و ایوان عریض متصل به آنها. اسناد و دستخط های روی کاغذ و چرم در  
طاقهای دوم و سوم یافت شد. در اطاق چهارم ما اسناد و مدارکی یافتیم  
که روی چوبهای بیدی که پوست آنها را کنده پاک کرده بودند نوشته شده  
بود. هیئت اعزامی جنماً ۸۱ خط نوشته از کوه مغ با خود آورد. در میان  
آنها یک سند بزبان عربی و یک سند هم بزبان ترکی قدیمی نوشته شده بود.  
آکادمیسین ایگناتی کراچکوفسکی عرب شناس نامدار بمحض اطلاع  
از اینکه سندی هم بزبان عربی در میان اسناد کوه مغ وجود دارد، روز بعد از  
ورود اعضاء هیئت به لنینگراد باشتاب به کتابخانه فرهنگستان علوم آمد.  
فرنیمان در شعبه نسخه‌های خطی آن کتابخانه منتظر او بود. وی یک تکه  
چرم چروکیده را از توی پاکت در آورد و بدست کراچکوفسکی داد.  
ایگناتی کراچکوفسکی خاطره خود را در این باره چنین شرح داد.

— در لحظه اول من احساس کردم که بکلی امیدهایم زایل و خودم نابود شده‌ام. تکه چرمی را که تماما گرم‌ها خورده و سوپراخ کرده بودید در دست داشتم و گوئی از خلال فیلم سرخ‌رنگی بعضی حروف عربی را می‌دیدم و نمیتوانستم حتی یک کلمه منظم و درست عربی را تشخیص بدهم. این فکر هراس‌انگیز من این بود که: «من هیچ چیز را نخواهم توانست تشخیص بدهم! ...» تمام نیرو و اراده خود را متمرکز نموده به نقاط مختلف آن سند چشم می‌دوختم و نجوا می‌کردم: «آری، در سطر اول بقایای حروف سرآغاز معمولی بسم‌الله الرحمن الرحیم است ... در وسط هم اسم طرخان — پادشاه سفد در دوران تصرفات اعراب است. سپس در انتهای سطر دوم نوشته شده: «از طرف دیویشکار وی ...» چه مهملی است! چنین اسمی وجود ندارد! سطر بعد از آنهم بدتر بود: «ستی» — این ناممه فقط در موقع صحبت استعمال میشود و معنی آن: «بانوی من» است (سیدتی — مترجم). در اینجا این کلمه چرا بکار رفته است؟ اگرچه شاید این قسمتی از کلمه‌ای باشد که از سطری به سطر دیگر انتقال یافته است. دیواستی. دیواستی ...»

خوشبختانه این حدس که آن دانشمند بزرگ‌ترا و ادار کرد با اسم عجیب دیواستی یا چنانکه بزبان سفدی درست خوانده میشود دیواشتیج — دقت و توجه زیاد عطف نماید، تمام مجموعه بدست آمده از کوه مغزا واضح و تصریح نمود. دیواشتیج، که گراچکوفسکی اسم او را در اثر طبری مورخ اسلامی پیدا کرد، یکی از رجال نامی درباری سفدی بوده که در ربع اول سده ۸ زندگی میکرده است. تقریبا تمام اسناد بدست آمده از کوه مغ هم مربوط باین شخص است. بدین نحو خط نوشته‌های پیدا شده معلوم شد که «مربوط بزمان و مکان و وقایع تاریخی و اشخاص معینی است».

کار قرائت و بررسی متون سفدی شروع شد. معلوم شد که این اسناد با دستخط‌های پیدا شده در ترکستان شرقی تفاوت کلی دارد. آن اسناد حاوی متون مذهبی ترجمه شده از زبان هندی قدیمی و چینی بوده است. در بسیاری موارد متون یکسان به دو زبان وجود داشته است. لیکن از کوه مغ دستخط‌ها، قراردادها و نوشته‌های مربوط بامور اقتصادی بدست آمده است. لغات و کلمات این اسناد که مربوط به زندگی روزمره امالی سفد بوده به سبک و شیوه لفاظی عالی تالیفات مذهبی خیلی کم شباهت دارد. گوئی دانشمندان ناچار بودند زبانی را که از لحاظ علمی معلوم بود مجددا کشف کنند.

آ. فریمان تقویم سفدی را با نامهای روزها و ماهها و ۱۳ سند مربوط بامور اقتصادی را خواند و ترجمه کرد و بر آنها تفسیر نوشت. در سال ۱۹۵۷ دانشمندان جوان و آ. لیفشیتس و بانوا. ای. اسمیرنوا و م. ن. باکالیوف استاد دانشگاه لنینگراد نیز اقدام بکار برای قرائت متون سفدی کوه مغ نمودند.

قرائت دستخط‌ها کاری بس دشوار و رنجبار بود. دستخطها به

شیوه مخصوص تندنویسی شکسته مانند نوشته شده است . بسیاری از حروف ، مخصوصاً در وسط کلمات یکسان و یک نهج نوشته شده و تقریباً باید دیگر تفاوتی ندارد و تمیز دادن آنها مشکل است . هر کلمه مبدل به معما یا رمزی میشود و آنرا مانند دژی میبایست محاصره کنند یعنی با کلمات مشابه در زبان های قدیمی هم نوع و زبانهای جدید تطبیق و مقایسه می نمودند ، تلفظ و معنی آنها در زبان سغدی بطور فرضی و احتمالی معلوم میگردند و آن معنی را در عبارات مختلفی که کلمه مذکور وجود داشت وارد و سپس مطالعه کرده میدیدند که آیا متن دارای مفهوم میشود یا نه . اگر نمیشد تمام کار را میبایست از نو شروع کنند . نام های جغرافیائی ، اسامی ، القاب ، مشاغل ... برای پی بردن به آنها ناچار بودند وایع تاریخی و تواریخ را مطالعه کنند ، اسناد بزبانهای عربی ، چینی و فارسی را بخوانند . و اکنون وقتی که به چوبهای نوشته شده ، به تکه های چرم و به قطعات کاغذها که پاک و منظم شده با دقت و احتیاط کامل در زیر شیشه نگه داری میشود ، نگاه کنیم دوچار حیرت میگردیم که خواندن سطور و گاهی از آنها فقط چند حرف سالم مانده ، بوده چگونه میسر گردیده است و چگونه توانسته اند مفهوم حتی آن قسمتهای دستخطها را هم حدس بزنند که زمان بزرگمانه بکلی نابود کرده است ...

اسناد گویا شدند و منظره زندگی سغد در زمان تصرف آسیای میانه بوسیله اعراب آشکارا نمایان شد .

فاتورن ، مغرب و معتمد دیواشتیج ، که از طرفوی باموریت مهمی به چاچ (تاشکند) فرستاده شده بود ، نتوانسته بود دستور آقای خود را اجراء کند . اعراب راه مراجعت او را به مسکنش بسته بودند و او به دیواشتیج چنین نوشته است : « سرور من ، من بیکه و تنها ، بدون همراهان هستم ، سرور من ، من جرئت نمیکنم بیایم . سرور من ، به همین سبب هم من مجدداً به چاچ برگشتم . سرور من ، برای همین هم من از تو سخت وحشت دارم . »

دو غدا نچه - زنی است سغدی که با اوت تگین ترک نامدار و صاحب مقامی ازدواج کرده است . شوهر متعهد شده است او را « چون زنی محبوب و محترم نگاهداری کند ، باو غذا و لباس و زینت آلات در خور مقام او بدهد و در خانه خود او را چون زنی دارای حقوق کامل و مورد علاقه نگهدارد ، همچنانکه هر مرد نجیبی ، زن نجیبه ای را بزنی میگیرد و نگاه میدارد . » در قرارداد ازدواج این نکته هم ذکر شده است : « اگر دو غدا نچه چنین تصمیمی داشته باشد که دیگر زن اوت تگین نباشد میتواند از نزد او برود . » ازدواج بر حسب میل زن ممکن بود لغو و فسخ شود !

دستورهای خطاب به فرمانداران - مدیر امور اقتصادی قصر سلطنتی حاکی از درآمدها و هزینه های خود دیواشتیج و دربار او است . در یکی از آن دستورها دیواشتیج نوشته است : « به افرادی که من بتو امر میکنم . « غله به آنان بده ! » - تو غله نمیدی . ولی باشخصی که نباید غله داد

میدهی ! ، بقرار معلوم دیواشتیج از بذله کوئی بی بهره نبوده است !  
تمام اسناد و نوشته هائی که در لنینگراد بود خوانده شد ، معینا  
بسیاری مطالب هنوز مبهم بود .

در درجه اول دیواشتیج که بوده است . طبری مورخ اسلامی او را  
« امیر پنج » - فرمانروای پنج کند مینامد . لیکن معلوم نیست چرا در اسناد  
کوه مغ اوه پادشاه سفد ، فرمانفرمای سمرقند « نامیده شده است .  
در اسناد قرائت شده توضیحی در این باره مشاهده نشد . لیکن سند شماره  
۱-۱ ناخوانده مانده بود و این سند همان ورقه ای بود که چوپانان یافته  
بودند و تمام داستان کوه مغ از آن شروع شده بود . آن ورقه ناپدید گردیده  
بود و عکس آنهم که نزد لنینگراد بود در دوران محاصره لنینگراد هتفقد  
شده بود . حتی طی چند سال آثار فتوکپی های دیگر آن ورقه نیز بکلی محو  
گردیده بود . چنین بنظر میرسد که هیچ امیدی بیافتن آن نیست با  
اینوصف جستجو آغاز شد .

لیفشیستس چنین حکایت میکند :

... موزه ها و بایگانی ها را زیر پا در کردم و با اینکه باور نمی کردم  
تا میاب شوم عکسهای اسناد سفدی را نشان میدادم و می پرسیدم آیا چیزی  
شبه آنها بنظر شما نرسیده است . ناگهان نعمت الهیف متصدی ذخایر  
بایگانی دولتی جمهوری تاجیکستان گفت : « چیزی مانند اینها دیده ام .  
شما فردا بیایید » خوب مجسم نمائید ! روز بعد او عکس بسیار خوب سند  
شماره ۱-۱ را بمن تسلیم نمود .

من شروع بخواندن متن آن کردم . میخواندم ولی هیچ چیز نمی  
فهمیدم . شخصی دیواشتیج را دشنام میداد . علاوه بر آن او نام خود را قبل  
از اسم « پادشاه سفد ، فرمانفرمای سمرقند » قرار داده بود و بنا بر این  
مقامی رفیع تر از دیواشتیج داشته است . او دیگر که بوده است ؟ نوشته  
شده بود : خمیر و بعد هم اسمی مرکب از بیست حرف . من نامه را ترجمه  
کردم و در تفسیر آن اعتراف نمودم که نتوانستم بفهمم آن خمیر کیست .  
بعدها ، موقعی که من به بررسی اسناد خوارزمی اشتغال داشتم ، متوجه شدم  
که کلمه عربی امیر در زبان خوارزمی با حرف «خ» شروع میشود . آنوقت  
من آن خمیر را بیاد آوردم و سند مذکور را مجددا خواندم . در آن چنین نوشته  
شده بود : « از امیر عبدالرحمن بن صبح به پادشاه سفد و فرمانفرمای  
سمرقند دیواشتیج . « پس جانشین خلیفه هم دیواشتیج را پادشاه  
نامیده است !

پس از خواندن آن سند تنظیم فرضیه قانع کننده تاریخی امکان پذیر  
گشت .

اینک ببینیم دیواشتیج که بوده است ؟ از منابع عربی و چینی  
معلوم است که در اوایل سده ۸ پادشاهی بنام طرخان بر سفد حکمرانی  
میکرده است . او با قطیبه جانشین خلیفه عرب موافقتنامه ای منعقد کرده  
بوده و بهمین سبب رجال و اشراف ناراضی سفد او را از سلطنت خلع کرده

بودند. بروایتی طرخان انتحاز کرده و بروایت دیگر گورك اورا آشته و خود در سمرقند بر تخت وی نشسته است.

گورك رسماً حكومت خلیفه را بر سفد قبول داشته و تصدیق میكرده است. ولی بر اعراب، كه دارای دستكاه بسیار خوب جاسوسی بوده اند، معلوم بوده كه گورك قصد دارد علیه آنها با امپراطور چین توافق نماید. عربها كه قادر نبودند گورك را عوض كنند متوسل به حيله شدند. قسمتی از رجال و اشراف سفد گورك را سلطان بحق و قانونی نمی شناختند. بعقیده آنها دیو آشتیج كه ضمناً قیم اطفال طرخان متوفی بود بهمان اندازه حق فرمانفرمائی داشت. اعراب بر آن شدند كه از دعاوی دیو آشتیج نسبت بتاج و تخت پشتمیبائی كنند و بهمین سبب او را پادشاه سفد می نامیدند. لیكن دیو آشتیج چنان شخصی نبود كه غاصبان بتوانند باو تکیه و اعتماد كنند. او با حكمرانان مجاور وارد مذاكرات شده تلاش میكرد ائتلافی بر ضد اعراب بوجود آورد.

در سال ۷۲۰ اهالی سفد با تركان متحد گردیده علیه اعراب قیام كردند. خلیفه غضبناك شده الخراشی سردار بیرحم و بسیار متعصب را به سفد فرستاد. تركان دیگر جسارت نورزیدند كه بیس از آن از سفدیها پشتمیبائی نمایند. آنوقت سفدیها زادگاه خود را ترك گفته بطرف شمال حرکت كردند، بدین امید كه التار پادشاه فرغانه به آنان مامن و پناه خواهد داد. لیكن التار خیانت پیشه نمود و به الخراشی چنین اطلاع داد:

« قبل از اینکه آنها وارد تنگه كوهستانی بشوند تو از آنها جلو بیفت و مادیگر پناهگاهی برای آنها نخواهیم داشت ». اعراب به سفدیها حمله كردند و آنها را قتل و عام نمودند.

دیو آشتیج در راه پیمائی بسمت شمال شركت نكرده بود. سندن دیگری كه در كوه مزید آمده واضح می نماید كه به چه علت او مجبور شده است پنج كند را ترك كند. سندن مذکور برای ساختن رویه غلاف شمشیر بكار برده شده و بهمین سبب خوب محفوظ مانده است. لیكن با این وصف میتوان فهمید كه آن سندن مكتوب جانشین خلیفه عرب است به موبد موبدان سمرقند. در آن اطلاع داده شده كه كار سفدیها بسیار بد است و موبد موبدان باید به اهالی سمرقند بفهماند كه ادامه مقاومت بی فایده است. معلوم نیست به چه نحوی این نامه برای دیو آشتیج فرستاده شده بوده است. آنوقت او مصمم گردیده است باتفاق نزدیکان خود به كوهها برود. بقرار معلوم با شتاب لوازم را جمع آوری کرده عزیمت نموده اند. نوشته های كم اهمیت مربوط بامور اقتصادی را هم با اسناد مهم حاوی اسرار دولتی جمع و حمل کرده اند. میتوان تصور كرد كه بازو دوغدانچه هم با دیو آشتیج بگوه هارفته است. اگر چنین نیبود قباله یا قرارداد ازدواج او در آن قلعه یافت نمیشد. عساکر اسلام دیو آشتیج را تعقیب کرده بودند. در نزدیکی دیه قم جنگ خونینی واقع شده بود. قوای طرفین قابل مقایسه نبوده است. سفدیها

عقب‌نشینی کرده در قلعه پنهان و حصار ساز شده بوده‌اند .  
اعراب در مغ را محاصره نموده‌اند . آنها به دیوآشتیج پیشنهاد کرده‌اند تسلیم شود و عهد نموده‌اند باور نزدیکانش امان بدهند . از کشتن آنها خودداری کنند . دیوآشتیج وقتی که مشاهده نموده که ذخایر آب و آذوقه پایان رسیده‌است ، از قلعه بیرون آمده‌است . لیکن اعراب به عهد خود وفا نکرده بطرزی وحشیانه دیوآشتیج را کشته‌اند ...  
این است سرگذشت آنچه تصادفا در کوه مغ پیدا شده‌است . کوئی شعاع نورافکنی قوی از خلال قرون و اعصار گذشته مرحله کوچک و بزرگی مصیبت بار و درخشانی را از زندگی اهالی سفد روشن نموده است .

### گزارش سفر به اتحاد شوروی

مانده از صفحه ۶۰

تحسین و تمجیدی هم که از آثار من کردید نصیب کشور عزیزم ایران میشود که مرا تربیت کرده‌است . آرزوی من اینست که این دیدار ها هر چه ممکن است بیشتر و بیشتر شود تا بتوان الفت بیشتری میان دو تمدن شرقی و غربی ایجاد کرد . توجه استادان محترم به موسیقی ربع پرده‌ای و مخصوصا طرحی که پیشنهاد کرده ام دلگرمی بیشتری بمن و کسانی که در این زمینه مجاهدت می‌کنند می‌بخشد - امیدوارم مسافرت من به کشور اتحاد جماهیر شوروی لافل از این بابت حسن اثر داشته ثمرات آن در آینده مشهود گردد ...»

روز هجدهم سپتامبر فرار بود کشور اتحاد شوروی را ترک کنم . بفرودگاه رفتم و از بدرقه‌کنندگان خود خداحافظی کردم . ولی وقتی خواستم سوار هواپیما شوم معلوم شد که گذرنامه من مهر خروج نخورده است . بنا براین از هواپیما پیاده شدم و بجای خودم چمدانم به تهران آمد . و روز بیستم سپتامبر بعد از چهار هفته اقامت در اتحاد جماهیر شوروی از طریق افغانستان به ایران مراجعت کردم .

یکبار دیگر از مهمان نوازی های کریمانه هنرمندان شوروی صمیمانه تشکر میکنم و آرزو میکنم امضای قرارداد فرهنگی ایران و شوروی دامنه این باز دیده‌ها را وسیع تر کرده ثمرات مطلوبی برای هنر و ادبیات دو کشور داشته باشد .